

دکتر رضا اشرف‌زاده
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی

کندوکاوی زیبایی‌شناسانه در مورد جناس

چکیده

تقریباً بدیع‌نویسان عرب و عجم، در مورد صنایع ادبی و زیبایی‌های شعری که اظهار نظر کرده‌اند و با تعریفی ارائه داده‌اند، اغلب بر جنبه‌های صوری این صنایع تکیه کرده‌اند، به گونه‌ای که از اصل زیبایی و زیبایی‌شناسی به دور افتاده‌اند، و علاوه بر آن ابیاتی نیز که به شاهد آورده‌اند، نه تنها آن زیبایی را نشان نمی‌دهد بلکه گاهی عکس آن را به ذهن متبادر می‌کند.

یکی از صنایع بدیعی بسیار برجسته در ادب فارسی، جناس است که انواع گوناگونی از آن در کتب بدیعی آورده‌اند بدون آن که به زیبایی‌های آن اشاره‌ای داشته باشند.

در این مقاله تلاش شده است که زیبایی‌های دوگانه‌ی جناس نشان داده شود و با تعریفی که از آن ارائه داده شده است دسته‌بندی تازه‌ای از آن بشود.

واژه‌های کلیدی:

جناس، زیبایی‌شناسی جناس، رمز موسیقایی جناس، لذت هنری.

علم بدیع یا زیبایی‌شناسی سخن، سالهاست که با تعاریف کوتاه و گاهی خشک در قید و بند ظاهر کلمات گرفتار شده است که هم تکرار این گونه تعاریف و شاهد مثالهایی که می‌آورند. این صنایع را از زیبایی انداخته است و هم بال و پر ذهن و خیال زیبایی جویان در شعر را چیده و خیال زیبایی پسند آنان را از پرواز باز داشته است، خصوصاً صنایع بدیعی لفظی که زیبایی آنها فقط در لفظ است و با تغییر لفظ، آن زیبایی هم از بین می‌رود.

مثلاً به این تعریف از صنعت سؤال و جواب توجه شود: «آن است که در کلام پرسش و پاسخی فراهم آید.» (زاهدی / ۳۹) که تنها پرسش و پاسخ را محور زیبایی کلام قرار داده است در صورتی که «هزار نکته‌ی باریکتر ز مو این جاست».

به هر صورت نگرشی و نگاهی تازه به یک‌یک صنایع بدیعی، با دیدی ژرف و هنری لازم و ضروری می‌نماید.

یکی از انواع زیبایی‌های لفظی کلام، جناس است که شاعران و نویسندگان، در طول عمر زبان پارسی دری، برای رنگ‌آمیز کردن کلام خود، از آن بهره جسته‌اند. بنابراین از اهمیتی بسزا برخوردار است و قابل اعتنا و تحقیق.

از جناس تعریف‌های گوناگونی، چه در ادب عرب و چه در زبان پارسی شده است در کتاب «الصناعتین»، تعریفی این چنین دارد:

«أَنْ يُورَدَ الْمَتَكَلَّمُ كَلِمَتَيْنِ مُجَانِسَيْنِ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا صَاحِبَتَا فِي تَأْلِيفِ حُرُوفِهِمَا»

(ابوهلال عسکری / ۳۰۸)

در کتاب نقد الشعر نیز تعریفی در خور توجه آمده است:

«هُوَ أَنْ يَكُونَ فِي الشَّعْرِ مَعَانٍ مُتغَابِرَةٍ قَدْ أَشْرَكَتْ فِي لَفْظَةٍ وَاحِدَةٍ وَالْفَاظُ مُجَانِسَةٌ مُشْتَقَّةٌ»

(قدامة بن جعفر / ۹۶)

ابن اثیر نیز چنین تعریفی از جناس به دست می‌دهد:

«إِنَّ التَّجْنِيسَ عَرَّةٌ شَادِحَةٌ فِي وَجْهِ الْكَلَامِ... وَإِنَّمَا سُمِّيَ هَذَا النُّوعَ مِنَ الْكَلَامِ مُجَانِسًا لِأَنَّ

حُرُوفَ الْفَاظِ يَكُونُ تَرْكِيبُهَا مِنْ جَنْسٍ وَاحِدٍ، وَحَقِيقَةٌ أَنْ يَكُونَ اللَّفْظُ وَاحِدًا وَالْمَعْنَى مُخْتَلَفًا وَ عَلَىٰ هَذَا فَإِنَّهُ هُوَ اللَّفْظُ الْمُشْتَرِكُ وَ مَا عَدَاهُ فَلَيْسَ مِنَ التَّجْنِيسِ الْحَقِيقِيِّ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ حَوَّجَ فِي

ذُلك ما يُسمى تجنیساً» (المثل السائر ۲۴۶/۱)

از محققان عرب گذشته، دانشمندان ایرانی نیز تعریفهایی- که اغلب برگرفته از گفته‌های عرب‌زبانان است- با اندکی تفاوت و گاهی با دقت بیشتر- ارائه داده‌اند از آن جمله:

«مجانس از الفاظ نامی بود گردنده میان چیزهای مختلف به معنی، چون بیتی بود بد و اندر دو یا سه لفظ به حروف و اعراب و نُقَط یکسان گردنده هر لفظی از آن لفظهای به میان چیزهای مختلف به معنی، آن بیت را مُجانس خوانند» (الزادویانی، ترجمان‌البلاغه / ۱۱)

شمس قیس رازی- که از دقیق‌ترین و با ذوق‌ترین دانشمندان علوم بلاغی است- نیز تعریفی کلی‌تر ارائه می‌دهد و می‌گوید:

«الفاظ به یکدیگر مانند کردن است و آن چند نوع باشد: تام و ناقص و زاید و مرکب و مزدوج و مُطَرَف و تجنیسِ خط، و همه پسندیده و مستحسن باشد، در نظم و نثر رونق سخن بیفزاید و آن را دلیل فصاحت و گواه اقتدار مرد شمارند بر تنسیق سخن، ولیکن به شرط آن که بسیار نگردد و بر هم افتاده نباشد و در بیتی دو لفظ یا چهار لفظ بیش نیاید به تقسیمی مُستوی» (المعجم، تصحیح قزوینی / ۳۳۷)

عیب تعریف شمس قیس آن است که هر نوع لفظی که مانند هم باشد، مانند تکرار و... نیز در حیطة جناس قرار می‌گیرد، و چگونگی «به یکدیگر مانند کردن الفاظ» مشخص نشده است، ولی شرطی که برای آن قایل شده است، قابل توجه و تأمل است. گویا تعریف شمس قیس را دیگران نیز گرفته و در کتاب خود آورده‌اند، از جمله: «جناس آن است که دو لفظ مشابه با یکدیگر در کلام آرند» (آق‌اؤنی / ۲۱۱) و دیگری نیز گفته: «جناس یا تجنیس عبارت است از تشابه دو کلمه در تلفظ، با مغایرت. و وجوه مشابهت بین دو کلمه، از حیث تلفظ بسیار است و بدین اعتبار، جناس دارای تقبسمات عدیده است» (رجایی، محمدخلیل، معالم‌البلاغه / ۳۹۶)

مرحوم زین‌العابدین زاهدی، با بهره‌گیری از تعاریف سگّاکي- در مفتاح‌العلوم- و با در نظر داشتن تعاریف علمای عرب و ایران، تعریفی بدین گونه ارائه می‌دهد:

«جناس یا تجانس یا مجانسه یا تجنیس، آن است که: گوینده چند کلمه را که شباهت لفظی و

اختلاف معنوی دارند، در نظم یا نثر بیاورد» (روش‌گفتار / ۳۳۸)

محققان معاصر نیز تا حدی تحت تأثیر تعریفهای گذشتگان قرار دارند و با تغییر الفاظ، حرفهای آنان را تکرار کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند:

«همگونی آن است که در میان دو واژه بتوان به گونه‌ای ویژه، از دید ریخت و ساختار آوایی، همانندی و پیوندی نزدیک یافت، دو واژه «همگون» را دو پایه‌ی جناس می‌نامیم» (کزازی، ۴۸/۱۳۷۲) تکیه‌ی این تعریف، باز هم بر لفظ است که تعریف ابوهلال عسکری و شمس قیس رازی را به خاطر می‌آورد.

در تعاریف فوق، می‌توان نکاتی بدیع نیز یافت، مثلاً در تعریف ابن‌اثیر، می‌توان پی برد که او مثلاً جناس مزدوج و جناس خط را جدا از نوع جناس می‌داند و جناس را منحصرأً جناس تام می‌شناسد و غیر آن را «شبه‌جناس» می‌داند.

و ابوهلال عسکری، تألیف حروف دو کلمه را جناس می‌داند و علاوه بر جناس خط، به نوعی دیگر از جناس - تألیف حروف - اشاره می‌کند. و آن چه که مرحوم آق‌اُولی در تعریف جناس گفته است نه کلیتی دارد و نه جامعیتی.

صاحب اسرار الفصاحه، در بین گذشتگان، تعریفی تا حدودی جامع‌تر بیان می‌کند که البته، با این تعریف، بعضی از انواع جناس از جمله جناس خط - را شامل نمی‌شود:

«هُوَ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ الْأَلْفَاظِ مُشْتَقًّا مِنْ بَعْضٍ، إِنْ كَانَ مَعْنَاهُ وَاحِدًا، أَوْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشْتَقِّ إِنْ كَانَ مَعْنَاهُ مُخْتَلَفًا، أَوْ تَتَوَافَقُ صِيغَتَا اللَّفْظَيْنِ مَعَ اخْتِلَافِ الْمَعْنَى» (الخفاجی، ابن‌سنان / ۸۳)

از مجموع تعریفها، می‌توان برای جناس، دو بُعد اساسی قایل شد، یکی بُعد لفظی - که هم‌جنسی حروف در کلمات متجانس است - و دیگر بُعد معنایی - که اختلاف معنای دو کلمه است که هر دو بُعد باید در کلمات متجانس باشد تا نام «جناس» بر آن اطلاق شود. بنابراین، می‌توان تعریفی بدین گونه برای جناس - با همهی تنوع انواعی که برای آن گفته‌اند - ارائه کرد:

جناس، دو یا چند کلمه است در کلام - شعر یا نثر - که دارای حروفی هم‌جنس باشند با معانی مختلف. که مرحوم جلال همایی و بعضی از معاصران تعریفی نزدیک به همین تعریف آورده‌اند.^(۱)

البته، با این تعریف، جناس مصحّف یا جناس خط، از انواع جناس بیرون می‌رود و جناس لفظ

و بعضی دیگر از انواع جناس، در دسته‌بندی و ذکر انواع جناس، جابه‌جا می‌شود.

اما حقیقت این است که باز هم این تعریف، زیبایی این صنعت بدیعی را نشان نمی‌دهد زیرا که مشخص نمی‌کند که این هم‌جنسی حروف، چه زیبایی به کلام می‌دهد و تفاوت معنی از چه جهت زیباست؟ (متأسفانه کمتر کسی از این دیدگاه به آن نگریسته است. در بین محققان معاصر، تاحدودی دکتر وحیدیان، در کتاب خود به این مقوله پرداخته و گفته است: «جناس یکی از زیباترین آرایه‌های لفظی است که کلام را دلنشین می‌سازد، زیباییهای جناس و جنبه‌های هنری آن ناشی از چند چیز است.» (بدیع، ۱۳۷۹ / ۳۰) و این زیباییها را در سه چیز: ۱- نداعی معانی ۲- کشف ابهام شگفت‌انگیز ۳- غرابت و آه‌های متجانس (رک، همان / ۳۱) می‌داند، که البته دریافتی قابل پذیرش و صحیح می‌نماید. اما حقیقت این است که ارزش اصلی جناس در هم‌جنسی حروف دو کلمه است که شعر را موسیقایی‌تر و نثر را منسجم‌تر و آهنگین می‌کند، به تعبیر دیگر نظم و شعر، که موسیقی وزن و قافیه و ردیف را با خود دارد، جناس، آن را موسیقایی‌تر می‌کند، چون، موسیقی خود تناسب و تکرار اصوات است، و جناس- اگر در جای خود بنشیند- این موسیقی را شدت می‌بخشد و شعر را گوش‌نواز و متلذذ می‌کند و زیر و بمی تکرار حروف، لذتی به گوش و هوش خواننده و شنونده می‌دهد که او را همان‌گونه سرمست می‌کند که موسیقی، و همان تأثیر را می‌گذارد که نت‌های ملودی و سمفونی.

از این جهت است که جناس خط، از حیثه‌ی انواع جناس بیرون می‌رود، زیرا در دو کلمه‌ی مثلاً، خور و جوز، هیچ هم‌صوتی لذت‌آفرینی نیست و در عوض، جناس زاید- چون زیر و بمی حرکات را دارد،- تأثیر موسیقایی آن از جناس تام- که ریتم یکنواخت موسیقی حروف دارد- بیشتر است و جناس مزدوج- اگر در قافیه بنشیند- موسیقایی‌تر.

اما بعد دیگر در تعریف جناس- یعنی آوردن کلمات متجانس با «معانی مختلف»- نیز لذت‌آفرین است، زیرا هر نوع دریافتی تازه، روح را شاد و جان را متلذذ می‌کند همان لذتی که آن دانشمند را، برهنه از خزینده‌ی حمام، فریادکنان به بیرون می‌کشاند تا فریاد «یافتم، یافتم» سر دهد.

در جناس نیز همین مکاشفه و دریافت صورت می‌گیرد، وقتی که خواننده یا شنونده سخن

خواجه عبدالله را می شنود که: «جوانمرد چون دریاست و بخیل چون جوی، دُرّ از دریا جوی نه از جوی» و با تفکر، کشف می کند که یکی از «جوی»ها در معنی دیگری به کار گرفته شده است و معنی آن را درمی یابد که با «جوی» دیگر تفاوت معنا دارد، از این انکشاف هنری و ذهنی لذت می برد، که باعث سرور خاطر او می شود، و این همان است که گفته اند: «کشف ابهام شگفت انگیز میان دو واژه، که در عین یکی بودن، متفاوت هستند، یعنی وحدت لفظی و تفاوت معنایی (کثرت در عین وحدت) شادی آور است. (وحیدیان / ۳۱) که البته وحدت لفظی، لذتی دیگر سوای تفاوت معنایی دارد.

این نکته نیز گفتنی است که اغلب، تنها دو کلمه‌ی متجانس باعث دلنشینی و دلنشانی کلام نمی شود، بلکه عوامل و نکات دیگری نیز در این زیبایی سازی، به کمک جناس می آیند تا آن کلام- شعر یا نثر- را زیباتر و پسندیده تر جلوه دهند، مثلاً در این بیت مسعود سعد سلمان:

نالَم به دل چو نای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلند جای

درست است که بین دو کلمه‌ی «نای و نای» جناس است و با توجه به مطالب فوق، زیباست، ولی این زیبایی اولاً مرهون اختلاف در معنی دو کلمه است و ثانیاً خود وزن شعر و تکرار حروف قافیه- با موسیقی حروف- موسیقی آفرینی در بیت کرده اند و ثالثاً کشش صوتی جالبی که در «آی»- که صوت اوای فریاد و استغاثه است- وجود دارد و حتی در قافیه نیز نشسته است، و هم چنین پست و بلندی آوایی کل بیت، که دو کلمه‌ی «پست و بلند» به آن کمک کرده است، همه و همه در زیباتر جلوه کردن بیت مؤثرند- نه تنها دو کلمه‌ی نای و نای. زیرا که اگر این بیت، به گونه‌ای دیگر سروده شده بود و فقط همین دو کلمه، در آن بیت می آمد، چندان زیبایی نداشت، چنان که در این بیت سعدی، جناس، زیبایی در خور توجهی ندارد:

تو را که مالکِ دینار نیستی، سعدی طریق نیست بجز زهد مالکِ دینار

دو ترکیب «مالک دینار»، به دو معنی است و تمامی شرایط جناس تام را دارد، ولی با اندک مقایسه با بیت مسعود سعد، تفاوت، کاملاً آشکار می شود. راستی چه زیبایی خاصی- جز بازی با لفظ- در بیت استاد سخن، می توان یافت و از آن لذت برد؟ آیا این بیت، به حریم اصل شعر، حتی نزدیک شده است؟ و جز نظم فنی، چه می تواند باشد؟- هر چند سعدی در بسیاری از

غزلیاتش، شاعرترین است.

این بود ارزش هنری جناس از دید زیبایی‌شناسی. اما درباره‌ی پیشینه‌ی کاربرد جناس، باید این نکته را ذکر کرد که بسیاری از محققان - خصوصاً محققان عرب - آن را صنعتی عربی می‌دانند، مثلاً علی‌الجندی می‌گوید:

«در کلمات این زبان - عربی - نیز خصوصیت موسیقایی عجیبی وجود دارد و جناس‌های بسیار در این زبان می‌توان ساخت، که شاید در هیچ زبانی دیگر وجود نداشته باشد، اگر چه بعضی کوشیده‌اند که توجّه عرب را به جناس، متأثر از نظرهای ارسطو، در فن شعر بدانند، اما این سخن درست نیست.» (رک: فن‌الجناس / ۱۷). خاصیت زبان عربی به گونه‌ای است که قابلیت پذیرش جناس‌های گوناگون را دارد، خصوصاً که تأثیر شعر در اذهان نیز مورد نظر شعرای دوره‌ی جاهلی و هم بعد از اسلام بوده و چگونگی خواندن معلقات در ملاء عام و اختیار راویان خوش بیان، برای القاء بهتر شعر نیز برای برآوردن همین نیاز بوده است. شعر دوره‌ی جاهلی و اشعار شعرای مخضرم و بعد از اسلام عرب، پر از کاربرد جناس است.

اما در سخن پیش از اسلام ایران، به جای جناس، بیشتر از تکرار کلمات بهره گرفته می‌شد تا جناس. ولی در اشعار شعرای قرن سوم - طلایه‌داران شعر فارسی - می‌توان انواعی از جناس را جست، اگر چه در این دوره بیشتر جناس‌ها، از نوع اشتقاق است ولی انواع دیگر را نیز می‌توان یافت، مثلاً:

ناس شدند نَساس، آن گه همه از همه نَساس گذشتند ناس
(محمدبن وصیف سگری)

که علاوه بر جناس اشتقاق، جناس زاید از نوع متوجّ نیز دارد. هم‌چنین در این بیت:

جهد و جدِ یعقوب باید همی تا که ز جدّه به درآید آیاس
(همان)

که بین «جد و جدّه» جناس زاید است. که این گونه جناس‌ها، با تعریف ابوهلال عسکری سازگار است، و به همین جهات شاید باشد که بعضی معتقدند که صناعات بدیعی، عموماً، و جناس، خصوصاً، از شعر عرب وارد زبان و شعر پارسی شده است.

زیرا اغلب این جناس‌ها، بر کلمات عربی گذاشته شده است، ولی در بین همین ۵۸ بیت

بازمانده از این دوره (محمدجعفر محجوب، سبک خراسانی / ۸) می‌توان جناسهایی یافت که فقط در کلمات فارسی است مثلاً این بیت:

چنان مُستغرقم در غم، که مطرب
اگر دَر غم نوازد غم فزاید
(شاکر نجاری)

که لااقل کلمه‌ی «دَر غم» آهنگی در موسیقی-فارسی است و با کلمه در غم، جناس مرکب و با کلمه‌ی غم، جناس متوّج-یک نوع جناس زاید-ساخته است.

به هر صورت می‌توان به صراحت گفت که صنعت جناس، در شعر پارسی وجود داشته است و به تدریج در دوره‌های گوناگون شعر فارسی-متناسب با سبک و شیوه‌ی شعری هر عصر-گاهی به صورت ساده و گاه به صورت متکلف و مصنوع آورده می‌شد، و از اولین کتاب بلاغی موجود در زبان پارسی، یعنی کتاب ترجمان البلاغه از محمدبن عمر رادویانی استنباط می‌شود که سجع در نثر و جناس در شعر از والاترین صنایع ادبی بوده‌اند که اگر نویسندگان و شاعران، آنها را ظریف و زیبا، و ساده و به دور از تکلف به کار می‌بردند، نثر و شعر را رونق می‌بخشید و اگر متکلف و مصنوع، آن را از رونق می‌انداخت و گاهی معنارانی نیز زایل می‌کرد. زیباترین کاربرد سجع و جناس را می‌توان در نثر و نظم نویسندگان و شاعران عارف جُست، مخصوصاً در نثر خواجه عبدالله انصاری و سعدی و در شعر مولوی و عطار و حافظ.

اغلب دانشمندان علوم بلاغی، تعریف مختصری از جناس ارائه داده‌اند و بلافاصله به انواع جناس پرداخته‌اند، گویی هر نوع جناسی، تعریفی خاص خود دارد.

انواع جناس را- تا آن جایی که در کتابها مسطور است- تا حدود ۳۴ نوع دانسته‌اند که بعضی از آنها واقعاً چندان تفاوتی با یکدیگر ندارد، اما ذهن تگثر جو ی بعضی، که هر چیزی را می‌خواهند جدا نامگذاری کنند، این تقسیم‌بندی طولانی را سبب شده است، مثلاً در جناس زاید، اگر یک کلمه‌ی دیگر، حرفی زیاده‌تر داشته باشد، اگر این حرف در اول کلمه باشد نوعی نامگذاری شده، اگر در وسط باشد، نامی و اگر در آخر حرفی زاید داشته باشد نام دیگری نهاده‌اند و اگر مثلاً دو حرف زاید داشته باشد، زیادی این دو حرف، در هر جای کلمه، نامی تازه به آن داده‌اند، و این باعث

کثرت نامگذاری شده است، در حالی که می‌توان به همه‌ی این‌ها نام «جناس زاید» داد، از دیدی دیگر، کلمه‌ای نسبت به کلمه‌ی دیگر، حرفی کمتر دارد، این کلمه نسبت به کلمه‌ی اول، ناقص و کلمه‌ی اولی نسبت به این دیگری زاید است، که می‌تواند تحت یکی از عناوین ناقص یا زاید قرار گیرد. یا مثلاً جناسی که به عنوان جناس مرکب شناخته شده. صرف نظر از انواع آن- و جناس لفظ را- چون آن چه در جناس به آن تکیه می‌شود لفظ است نه خط- می‌توان ذیل جناس تام آورد و ایرادی هم به آن وارد نخواهد شد.

با این مقدمه، می‌توان در تقسیم و دسته‌بندی جناسها، از شیوه‌ی گذشتگان عدول کرد. البته پیشینیان نیز به جهت این که از این کثرت برآیند، گاهی تقسیم‌بندی کلی‌تری کرده‌اند، مثلاً: «این معتر، آن را به دو دسته تقسیم می‌کند، جناس اشتقاق و شبه اشتقاق». (علی‌الجندی / ۵۷) در واقع در زبان عربی جناس اصلی را همان اشتقاق دانسته‌اند. (قدمه‌بن جعفر / ۹۶) چون زبان عربی دارای خاصیتی است که کلمات از یکدیگر مشتق می‌شوند، ولی اصل کلمه که تکرار حروف و آهنگ صوت و لفظ باشد در اشتقاق محفوظ می‌ماند. برای این گفته دلیل و قرینه‌ی دیگری نیز می‌توان ارائه نمود؛ این اثیر ذیل جناس تام نوشته است:

«فَأَمَّا الْقِسْمُ الْأَوَّلُ - جناس التام - فَهُوَ أَنْ تَسَاوَى حُرُوفُ الْفَاطَةِ فِي تَرْكِيبِهَا وَ وِزْنِهَا. كَقَوْلِهِ تَعَالَى - (يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ) وَ لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ سِوَى هَذِهِ الْآيَةِ، فَأَعْرِفْهَا» (المثل السائر، ۱ / ۲۴۹)

این گفته، دلیلی قابل ملاحظه است برای اثبات این که اصل جناس، در زبان عربی باید همان اشتقاق کلمات باشد و بعدها انواع دیگری از جناس- به عنوان «شبه اشتقاق» کشف و ذکر کرده‌اند. ابوهلال عسکری، بر این دو نوع، جناس ناقص و معکوس و مضارع و لاحق را می‌افزاید. (رک. علی‌الجندی / ۵۸) که می‌توان جناس «مضارع و لاحق» را یک نوع دانست، و جناس معکوس، در زبان فارسی، جناس محسوب نمی‌شود و تا حدودی جزو صنعت طردالعکس به حساب می‌آید. قاضی جرجانی، جناس را به مطلق و التام المستوفی، و الناقص و مصحف (همان / ۵۹) تقسیم کرده است که «مطلق و تام مستوفی» را می‌توان تحت «جناس تام» آورد و جناس مصحف را با شرایطی پذیرفت.

ابن اثیر، جناس را به دو دسته: جناس حقیقی و شبه جناس تقسیم می‌کند و شبه جناس را ۶ قسم می‌داند، و در قسم ششم، جناس مقلوب را ذکر می‌کند. (المثل السائر، ۱/ ۲۶۳) که در جناس نامیدنش جای حرف و تردید است.

صاحب ترجمان البلاغه، جناس را پنج نوع می‌داند و چیزی که علاوه بر دیگران ذکر می‌کند جناسِ مردّد (التجنیش المرّدّد) است (الرادویانی / ۱۲).

از معاصران، صاحب معالم البلاغه، جناس را به دو دسته: جناس تام و غیر تام تقسیم کرده است که گویا به تقسیم‌بندی ابن‌اثیر نظر داشته است، و جناس تام را شامل «جناس تام و جناس ترکیب، و جناس غیر تام: لاحق، مضارع، قلب، مزدوج و خط، دانسته است (رجایی، خلیل / ۲۹۶). در کتاب روش‌گفتار نیز جناس را به چهار قسم: جناس تام، جناس ناقص، جناس خط یا تصحیف و جناس لفظ، تقسیم شده است (زاهدی / ۳۳۸) که جناس لفظ را در زبان پارسی، می‌توان ذیل جناس تام آورد و جناس خط را با شرایطی می‌توان جناس نامید.

مرحوم جلال همایی، ۹ نوع جناس را می‌آورد، ولی اشتقاق را از فروع جناس می‌داند (فنون بلاغت / ۶۱). دکتر کزازی نیز ۱۰ نوع جناس اصلی را ذکر می‌کند و اشتقاق و قلب با انواع آن- از بحث جناس جدا می‌کند (بدیع / ۴۸) و دکتر وحیدیان، جناس را به جناس تام و غیر تام منقسم می‌کند و در ذیل جناس غیر تام، جناس‌های زاید، مرکب، جناس با اختلاف حرف، جناس مکرر، جناس خطی و جناس لفظی را می‌آورد (بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی / ۳۰ به بعد). و اشتقاق و شبه‌اشتقاق را از بحث جناس، جدا می‌کند.

علاوه، بر این انواع جناس- که در تقسیم‌بندی آمده است- به نظر می‌رسد که Alliteration یا هم‌آوایی حروف در شعر، می‌تواند خود نوعی جناس به حساب آید، چون هم از جهت موسیقایی و آهنگینی، همان خاصیت جناس را دارد و هم ضرب آهنگ حروف هم صوت، معنی را القاء می‌کند و از طریق صوت و آوای کلمات، می‌توان به معنی پی برد- صرف نظر از معنی خود بیت- مثلاً این بیت حافظ:

خیال خالی تو با خود به خاک خواهم بُرد که تا ز خال تو، خاکم شود عییر آمیز
(دیوان / غزل ۲۶۶)

تکرار حروف حلقی «خ» و پشت سر آن «آ»- که خود کشیدگی فریادمانندی دارد- حال و هوایی

بسیار موسیقایی تر از بیت:

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟
(منسوب به خیام)

دارد و قدرت القایی و دیالکتیکی بیشتری را داراست. اگر چه در همان بیت می‌توان سه نوع جناس (زاید، مزدوج و مضارع) دید.
یا این بیت:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است دمی روی دوستان بینی
کشش صوتی «ش» نوعی نشاط و شادمانی در بیت ایجاد می‌کند و حال و هوای شاعرانه و شادمانه به شعر می‌دهد که دو کلمه‌ی یکسان در حروف، چنین قدرتی ندارد، با آوردن «ش»‌های پی‌درپی، شاعر محیطی و سوسه‌انگیز به وجود می‌آورد و دوستان را به آن ضلایمی زند، تا در این مجلس جمال آنان را ببیند.

یا در این شعر از سیاوش کسرای:

«برآ! ای آفتاب! ای توشه‌ی امید،

«برآ! ای خوشه‌ی خورشید!

«تو جوشان چشمه‌ای، من تشنه‌ای بی‌تاب

«برآ! سرریز کن تا جان شود سیراب»

(از شعر آرش کمانگیر)

بین توشه در مصراع اول و خوشه در مصراع دوم جناس لاحق است، اما قدرت صوتی مصراع دوم به تنهایی بیش از تکرار کلمات (خوشه و توشه) است و این قدرت و کشش صوتی در مصراع سوم به نهایت می‌رسد، در حالی که دو کلمه‌ی جناس شناخته شده، چنین قدرتی ندارد.

یا در شعر اسب سفید وحشی:

«اسب سفید وحشی! مشکن مرا چنین،

«بر من مگیر خنجر خونین خشم خویش

«آتش مزن به ریشه‌ی خشم سیاه من!

«بگذار تا بخواند در خواب سرخ خویش

«گرگِ غرور گرسنه‌ی من...»

(منوچهر آتشی، از شعر خنجرها، بوسه‌ها، پیمان‌ها)

کلمات (خنجر، خونین، خشم، خویش، خواهد، خواب، سرخ) با این که از جناسهای مرسوم نمی‌تواند باشد، ولی تکرار حرف تکریری حلقی «خ» این هم‌جنسی و هم‌صوتی را در بین کلمات به وجود آورده است و حالت ترس و التماسی تهدیدآمیز به شعر داده است که هم‌کلام را موسیقایی کرده است و هم در رسیدن به گنه معنی و دریافت لذت آمیز معنی، ذهن را یاری کرده است و این هر دو از خصوصیات جناس است.

اشتقاق نیز، چه در گفتار محققان عرب و چه در کتاب شمس قیس رازی، از نوع جناس و در عرب، اصل جناس شمرده شده است و البته نمی‌توان آن را به قول مرحوم جلال همایی (فنون بلاغت / ۶۱) از فروع جناس شمرده و نه آن را از حیطة‌ی جناس بیرون راند، بلکه در جای خود، از قوی‌ترین و موسیقایی‌ترین انواع جناس است. علی‌الجندی می‌نویسد:

«وَيُسَمَّى الْجِنَاسُ الْمَشْتَقَّ وَ جِنَاسُ الْاِقْتِضَابِ اَيْضاً، وَ هُوَ تَوَافُقٌ فِيهِ اللَّفْظَانِ فِي الْحُرُوفِ الْأَصْلِيَّةِ مَعَ التَّرْتِيبِ وَ لِاتِّفَاقٍ فِي أَصْلِ مَعْنَى» و اضافه می‌کند:

وَمَا كَانَتْ الْحُرُوفُ لَايَشْتَقُّ مِنْهَا، لَا تَدْخُلُ فِي هَذَا الْجِنَاسِ» (فن الجناس / ۱۱۴)

این تعریف، مربوط به زبان عربی است که زبانی اشتقاقی است و ترتیب حروف در آن استخوان‌بندی کلام و معنی آن است، و اگر جز این باشد و ترتیب حروف، مثلاً، به هم بخورد، ارزش صوتی آن از دست می‌رود.

اما در زبان پارسی چنین نیست و کلماتی که از نظر اصل و ریشه و معنی اصلاً با هم متفق نیستند، ولی به نوعی ترتیب حروف را حفظ کرده‌اند، می‌توان به عنوان شبه‌اشتقاق به حساب آورد و آن را از انواع جناس شمرده، مثلاً در این بیت:

رهی گوی خوش ورنه بر راهوی زن کی هرگز مبادم ز عشقت رهایی

(المعجم / ۲۴۲)

با این که (رهی، راهوی و رهایی) از یک ریشه نیستند و تنها ترتیب حروف نوعی توافق موسیقایی در میان آنها ایجاد کرده است، چنین به نظر می‌رسد که از هم مشتق شده‌اند. هر چند زبان پارسی، چون عربی، اشتقاقی نیست.

کلمات عربی هم که در شعر پارسی آورده می‌شود، همین حالت را پیدا می‌کند، مثلاً خاقانی گفته است:

صفات صفوت رویت صفای گلستان دارد هوای جنّت کویت حیات جاودان دارد
(دیوان)

در مرحله‌ی اول، بین صفات و صفوت و صفا، نوعی اشتقاق وجود دارد و ارزش صوتی خود را دارد، خصوصاً این که این کلمات پشت سر هم آورده شده‌اند و همین امر باعث ایجاد حوزه‌ی صوتی پیرکششی-بر اساس تلفظ فارسی آن، که «س» است-شده است، که مطابق با خاصیت اصلی جناس است.

یا این بیت:

هوش و هنگت برد به گردون سر که بدین یافت سروری هوشنگ
(ناصر خسرو)

تیر و تیغت تازه دارد دین تازی را همی چون کمین دارد کمانت بر کمان بدگان
زهره در تن زهر گردد، بی‌گره گردد زره زهره گوید زه امیرا! چون به زه کردی کمان
(زینبی علوی)

در این دو بیت نیز آوردن «ک و گ» که نوعی صوت انفجاری دارد و «ن» که از صامت‌های غنه‌ای است، فضای پُر بیم‌جنگی همراه با هراس و ترس ایجاد کرده است و حرف انسدادی «ز» و دالهای مکرر در بیت دوم، فضای ترسناکی پدید آورده است، که موسیقی حروف و الفاظ، پیش از معنی، زیبایی آفریده است.

شرط زیبایی این نوع اشتقاق‌ها، مصنوع و متکلف نبودن آن است و دیگر این که در میان کلمات دیگر طوری قرار بگیرد که با ماقبل و ما بعدش نیز ارتباط صوتی داشته باشد، در این صورت، به کار بردن آن زیبا و زیبا‌آفرین است، در غیر این صورت، نوعی تکرار بی‌جا و ناپسند است.

بنابراین می‌توان انواع جناس را بدین گونه تقسیم‌بندی کرد:

- ۱- جناس تام. شامل: جناس مرگب و جناس لفظ.
- ۲- جناس ناقص. شامل: جناس محرف، جناس زاید، جناس مضارع و لاحق، جناس مزدوج.

۳- جناس قلب (یا جناس معکوس- به گفته‌ی ابن‌اثیر-) و جناس اشتقاق.

۴- هم صوتی یا هم‌آوایی حروف Alliteration.

و البته جناس خط، که می‌توان با شرایطی، آن را به عنوان فروع بعضی از جناس‌ها ذکر کرد. درباره‌ی هر یک از انواع جناس، باید جداگانه بحث کرد و ارزش موسیقایی و معنایی هر یک را باز گفت، که مجال دیگری می‌طلبد.

یادداشت‌ها

- ۱- مرحوم جلال همایی گفته است:
«آن است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم‌جنس بیاورد که در ظاهر به یکدیگر شبیه و در معنی مختلف باشند، دو کلمه‌ی متجانس را دورکن جناس می‌گوییم» (فنون بلاغت، ۴۸/۱).
و آقای دکتر وحیدیان آورنده‌اند:
«جناس آن است که در سخن واژه‌هایی بیاید، که لفظاً یکسان یا مشابه باشند و معنا متفاوت» (بدیع از دیدگاه زیبایی/۳۰).

منابع و مآخذ

- ۱- آتشی، منوچهر، «خنجرها، بوسه‌ها، پیمان‌ها»، تهران، کتابهای جیبی.
- ۲- آق‌اولی، حسام‌العلماء، دُرُر‌الادب، شیراز، معرفت، ۱۳۳۶.
- ۳- ابن‌اثیر، ضیاء‌الدین، المثل‌الشائر فی ادب الکاتب، محمدمحیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، بی‌تا.
- ۴- تجلیل، جلیل، جناس در پهنه‌ی ادب فارسی، پژوهشگاه، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵- الجندی، علی، فن‌الجناس، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
- ۶- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان غزلیات، به کوشش خطیب رهبر، ج ۶ صفی‌علی‌شاه، تهران، ۱۳۶۹.
- ۷- الخفاجی، ابو محمد عبدالله بن محمد بن سنان، سِرّ‌الفصاحة، الصعیدی، عبدالمتعال، مطبعه‌ی محمدعلی صبیح، ۱۳۶۹.
- ۸- الزادویانی، محمد بن عمر، ترجمان‌البلاغه، احمد آتش، ج ۲ اساطیر، تهران ۱۳۶۱.
- ۹- رجایی، محمد خلیل، معالم‌البلاغه، دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۹.
- ۱۰- زاهدی، زین‌الدین جعفر، روش گفتار، مشهد، بی‌تا.

۱۱. سکاکی، ابی یعقوب یوسف بن ابی بکر، مفتاح العلوم، قم، بی تا.
۱۲. شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار المعجم، مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۲۷.
۱۳. عسکری، ابوهلال، الصناعتین، مصر، ۱۹۵۲م.
۱۴. قدامت‌بن جعفر، نقد الشعر، جوائب، ۱۳۰۲ هـ.
۱۵. کزازی، میر جلال‌الدین، بدیع، کتاب ماد (وابسته به مرکز نشر)، تهران، ۱۳۷۳.
۱۶. محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات دانشسرای عالی، تهران.
۱۷. ناصر خسرو، ابومعین، دیوان، مینوی- مجتبی و محقق- مهدی، دانشگاه تهران، تهران، چ ۳، ۱۳۶۷.
۱۸. وحیدیان کامیار، تقی، بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی، دوستان، تهران، ۱۳۷۹.
۱۹. وطواط، رشیدالدین محمد بن محمد، حدائق السحر فی دقائق الشعر، اقبال، عباس، تهران، کاوه، بی تا.
۲۰. همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، توس، تهران، چ ۲، ۱۳۶۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی